

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

به اهتمام: عبدالحی حبیبی
فرستنده: درویش وردگ
۲۸ نومبر ۲۰۱۷

ترجمه

السَّوَادُ الْأَعْظَمُ - ۱۸

تألیف: ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید- حکیم سمرقندی
ترجمه به فارسی در حدود (۳۷۰) هجری به فرمان امیرنوح سامانی

مسئله سی و چهارم

آنست : که بدانی که ایمان حقیقت است نه مجاز، زیرا که مردم از سه وجه بیرون نیست، یا مؤمن باشد، یا کافریا منافق. اگر گویند هر که خون کند یا خمر خورد، یا زنا یا لواط کند یا نماز نکند، یا روزه ندارد، یا دزدی کند و یا آنچه بدین ماند. آن را ایمان مجازی است نه حقیقی. آن هوادار باشد.

و این از دو وجه بیرون نیست: یا بدین کافر خواندش تا عمل از ایمان نهد. و هر که چنین گوید آن هوادار باشد. پس اگر کافر نماز گذارد، و روزه دارد، و از افعال بد پرهیزد، مگر کفر چه گویی؟ که این کفر مجازی بود یا حقیقی؟ پس چنان که به کردن این خیرات، کافر را از کفر بیرون نیارد تا مسلمان نشود، همچنین به معصیت، مؤمن از ایمان بیرون نیاید، تا کلمه کفر بر زبان نراند. و حق تعالی این عاصی را مؤمن خوان و گفت: قوله تعالی: تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ. پس حق تعالی آن را مؤمن خواند، به حقیقت گفت یا مجاز؟ اگر گوید به مجاز، این کفر بود. زیرا که مجاز کسی را بود که نداند. حق تعالی داناست که این گناهکار مؤمن است، به حقیقت آن را مؤمن خواند.

و جای دیگر گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً. و نه گفت: یا کافر توبه کن! پس بدانکه ایمان هرگز مجاز نبود. یا ایمان بود یا کفر بود یا نفاق. و چون نفاق آمد، منافق به حقیقت بود، و چون ایمان آمد، مؤمن به حقیقت بود، و چون کفر آمد کافر به حقیقت.

هر چند مؤمن گناهکار بود، چون توبه کند، خدای عزوجل آن را ببامرزد به فضل خویش. و اگر خواهد به قدر گناه عقوبت کند به عدل خویش. باز به بهشت فرستد به رحمت خویش. نبینی که از آدم علیه السلام زلت در وجود آمد. حق تعالی گفت وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى. گفت: که آدم عاصی شد، نگفت که کافر شد. و هاروت و ماروت زلت کردند، عذاب این جهان را اختیار کردند بر عذاب آن جهان، و کافر نشدند.

پس هر که بر مؤمن گناهکار، جز این اعتقاد کند، آن هوادار باشد. پس این مقدار بس بود خردمند را.

مسأله سی و پنجم

آنست: که هرکرا خصم (مؤمن) بود، آن خصمان خود را خشنود ناکرده و توبه ناکرده ازدنیا بیرون رود، روز قیامت نیکی هایش بستانند و به خصمان آن دهند باندازه خصومت. و آن ازخدای عزوجل عدل بود وحق ببند. وهرکه جزاین داند وستدن و دادن نبیند وگوید که نیکی من بکس ندهند و اگر دهند جور بود ازخدای، آن هوادار و اباحتی باشد. و آن ملعونان گویند: که آدم علیه صلوة والسلام، فرمان یافت میراث بخش نکرد. ماهرچه می گیریم می خوریم رو ابود. اینچنین مذهب مغان بود. و اخبار رسول الله علیه الصلوة والسلام درناروائی ستدن کالای مؤمنان برهیچ وجهی روانبود. و اگر می ستاند وروا می دارد مرخودرا، می داند که آن را شد، او بر مذهب اباحتیان باشد و مغان. و اگر به ظلم بستاند و لکن حلال ندارد، روز قیامت نیکی هایش بستانند و به خصمان اودهند. و اگر نیکی ندارد، گناهان خصمانش برگردن اونهند و به دوزخ فرستند. خدای تعالی مارا بر مذهب سنة و جماعت دارد. و اندرین معنی دلایل بسیار است. این مقدار بس بود خردمندرا.

مسأله سی و هشتم

آنست: که بدانی، توفیق با فعل برابر است و نه پیش و نه پس. هرکه پیش از فعل نهد، مذهب جبریان دارد. و هرکه پس از فعل نهد مذهب قدریان دارد، و این هر دو گروه مغان این امتند به اخبار رسول علیه الصلوة والسلام. و هرکه توفیق با فعل برابر نهد، آن مذهب سنت و جماعت دارد.

پس به حقیقت بدان که: بنده را قوت کار کردن داده اند، تاحجت بران لازم شود، و قوت کار آفریدن نداده اند. زانکه آفریدن صنعت خداست عزوجل. و بنده را قوت بندگی داده اند نه قدرت خدائی. و قدری گوید: همه از من است و خدای را عزوجل دران هیچ صنع نیست. و جبری گوید: همه از خداست و مرا در آن هیچ فعل نیست. و قدری خدائی را که برخود اضافت کند. و جبری بندگی به حق اضافت کند. اما قدری گوید: تا من نکردم، مرا کسی نتواند گردانید.

پس مذهب سنت و جماعت آنست: که هرکننده ای که عزم و قصد و مراد وی به چیزی بود، که رضای خدای عزوجل اندران نبود، خذلان برابروی می رود. و هرکرا عزم و قصد و جهد و مراد وی به چیزی بود، که رضای خدای عزوجل اندران بود، توفیق خدای عزوجل برابر اومی رود. قوله تعالی: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. و اگر چنان بودی، که جبریان می گویند و مذهب ایشان است همه کافران و عاصیان معذوری بودند. و اگر نیز چنان بودی، که قدریان می گویند، حق تعالی را صفت عجز کرده شود و این کفر است. و معنی این آن بود: که بنده خود را بی نیاز ببند.

پس به حقیقت بیاید دانست: که فعل از بنده است و توفیق از خداوند، و هر دو برابرند. الاستطاعة مع الفعل عنداهل العدل لا يتقدم ولا يتاخر.

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ، وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

قوله تعالى: وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ. و جای دیگر گفت: لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.

پس این مقدار بس بود خردمندرا